اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد به اینکه در بحث اکراه مباحثی را مرحوم شیخ مطرح فرمودند که ان شاء الله مطرح می‌کنیم، ابتداءا یک مقداری از این کتاب سنهوری که سعی کرد یک مقداری از ، البته این کتابش گفته بود فقه غربی اما نصوص نیاورده بود آن کتاب وسیطش هم که دارد نشد بخوانیم حالا کافی است به هر جهت یک مقداری هم عرض کردیم مطالب اکراه را به خاطر اینکه در جامعه‌ی اسلامی تاثیر داشته از اول اصلا اهتمامی به آن داشتند من الان یادم نمی‌آید در قدمای اصحاب ما کسی کتاب اکراه نوشته باشد. لکن خود محمد شیبانی محمد بن الحسن شیبانی معروف که از شاگردان معروف ابوحنیفه است یک شاگردش ابو یوسف مشهور است یکی هم شیبانی کتابی الاکراه دارد.**

**این به نظرم نمی‌دانم الان کتاب چاپ شده یا نه ایشان که خودش از اهل احناف است یعنی مبسوط سرخسی که خودش جزو حنفی‌هاست و شیبانی به نظرم متوفای 188 باشد به ذهنم این طور است یا 78 یا 88 در قرن دوم باشد زمان به اصطلاح حضرت رضا اوائل حضرت رضا و لکن این کتاب حدود سیصد سال بعدش است چهار صد و هشتاد و خورده‌ای در این کتاب از او نقل می‌کند از کتاب اکراه از چاپش من فعلا مطلع نیستم و ایشان مقداری از مباحث راجع به اکراه آورد توضیحاتی را عرض کردیم و مخصوصا اینها که قائل هستند با اکراه عقد فاسد می‌شود باطل نمی‌شود توضیحاتش را عرض کردیم و به مناسبتی عرض کردیم این که ایشان یک کتابی را نوشته سرش نیاز و احتیاجی بوده که به این مساله بوده یا سلطان وادار می‌کرده شخصی زنش را طلاق بدهد و یا سلطان وادار می‌کرده مالی را بفروشد یا دزدی می‌آمده در خانه وادارش می‌کرده و یا در بیابان وادارش می‌کرده و یا تهدید به قتل می‌کرده که بفروشد یا گاهی اوقات در طلاق حتی مثل زن این دو سه تا قصه نقل می‌کنند زن مثلا شوهرش خواب بوده چاقو روی گلویش گذاشته گفته یا طلاق بده یا می‌کشمت مثلا .**

**غرض این به خاطر کثرت مسائلی که در باب ابتلا به اکراه است متعرض فروع زیادی شدند در این جهت عرض کردم در این کتاب سنهوری که خواندیم خیلی جمع و جورش کرده در چند محور، این کتاب متاسفانه خیلی جمع و جور نیست عرض کردم چند بار یک مقدار مشوش است چاپی هم که کردند این چاپی که من دارم به نظرم دیدم چاپ دیگری داشته باشد خیلی ویراستاری خوبی ندارد چاپش، نه ویراستاری دارد، روایات را هم متاسفانه خیلی بی سند آورده . عرض می‌کنم گفته شده زندان بود ته چاه هم بود از آن ته چاه ای کتاب را املاء کرده به این حالت خیلی خوب است اما اگر بحث علمی باشد نه .**

**علی ای حال این راجع به این کتاب یک مقدار از مباحث این کتاب را گفتیم برای آشنایی مخصوصا چون بعضی از مباحثش در میان روایات ما آمده و عرض کردیم در باب اکراه چند تا مطلب خیلی مهم بود یکی اکراه بر طلاق یکی اکراه بر عتق که بنده‌هایت را آزاد بکن یکی اکراه بر نکاح که حتما با این ازدواج بکند ، دقت می‌کنید این ها اکراه‌های مهم بود. یکی اکراه بر بیع و معاملات از این قبیل مثل اجاره و اینها این ها اکراه‌های متعارف بود، خوب اکراه‌های دیگر هم بود اکراهش می‌کند بر اینکه نماز نخواند اکراهش کند بر اینکه روزه‌اش را ابطال کند اکراهش کند بر اعمال محرمه ، شرب خمر و غیره نستجیر بالله .**

**آن وقت این اکراه‌ها را این ها آمدند سعی کردند فرق بگذارند مثلا اگر اکراه بشود بر شرب خمر این حرمتش برداشته می‌شود اما بلا نسبت اگر اکراه بشود بر زنا حرمتش برداشته نمی‌شود ، دیگر نمی‌خواهد من این ها را تفسیر و توضیح بدهم اینها آمدند فروع زیادی را بر این جهت مطرح کردند متاسفانه این کتاب مشوه است و ویراستاری خوبی هم ندارد مصادرش هم تخریج نشده این کار اگر می‌شد، خیلی ، خیلی هم طولانی صحبت کرده عرض کردم در این کتاب 113 صفحه از این چاپ که چند صفحه‌ی چاپ فعلی ماست ایشان راجع به این ، یعنی اگر این کتاب با ویراستاری بخواهد چاپ بشود همین اکراهش یک جلد می‌شود. یک جلد 500 – 600 صفحه‌ای می‌شود.**

**علی ای حال و بعضی از نکاتش که به درد ما نحن فیه یعنی به درد بحث‌هایی که ما داریم می‌خورد چون در مقابل روایات ما هست در آن جهت .**

**ایشان بله ، بعد لذا ایشان در همین صفحه‌ای که اینجا داریم صفحه‌ی 40 می‌گوید : بله ثُمَّ بَدَأَ الْكِتَابَ معلوم می‌شود ایشان خواسته کتاب اکراه محمد شیبانی را مختصر اینجا بیاورد. این بداء الکتاب معلوم می‌شود از کتاب چیز است.**

**بعد ایشان می‌فرمایند به اینکه نقل می‌کند ، عرض کردم حالا ما به یک مناسبتی به خاطر تبرک چند تا روایت اکراه در باب طلاق هم می‌خوانیم هست در باب وسائل بیاورید لا طلاق مع الاکراه آنجا یک باب خاصی دارد در وسائل و جامع الاحادیث که حالا یکی دو تا کلمات این ها را می‌خوانیم چند تا روایت خودمان را بخوانیم.**

**از ابراهیم نخعی نقل شده جائز واقع ، و بعد یک عبارتی که توضیح دادیم . بله . وَبِهِ أَخَذَ عُلَمَاؤُنَا مراد از علماؤنا احناف ، چون عرض کردم مثل شوافع، مالکی‌ها، حنبلی‌ها باطل می‌دانند احناف او را صحیح می‌دانند عرض کردیم این به نظرم ابوالمعالی امام الحرمین است درباره‌ی ابوحنیفه می‌گویند و اما ابوحنیفه فقد قلب الشریعة ظهرا لوضع ، اصلا شریعت را چپه کرده است. انصافا فتاوای عجیب و غریب دارد. وَقَالُوا: طَلَاقُ الْمُكْرَهِ، وَاقِعٌ سَوَاءٌ كَانَ الْمُكْرِهُ سُلْطَانًا، أَوْ غَيْرَهُ فرقی نمی‌کند در اکراه بین سلطان و غیر سلطان دقت بفرمایید .**

**بعد خواهیم آمد در روایات ما دارد که اکراه از غیر سلطان است. اکراه از زن است، حالا این هم یک مصیبتی است خود آن روایت من بیشتر این را می‌خوانم که آن روایت را شرح بدهم . بیشتر این مقدمات برای شرح آن روایت است و اما اگر سلطان باشد جبر است. تعبیر این است روایت عبدالله بن سنان اگر سلطان باشد جبر است اگر زن باشد اکراه است این می‌خواهد بگوید فرق نمی‌کند.**

**أَكْرَهَهُ بِوَعِيدٍ مُتْلِفٍ، این را زیاد احناف به کار می‌برند چون وعید را چند جور می‌دانند ، یک بار وعید متلف است، وعید یعنی ترساندن، متلف می‌گوید اگر نکنی می‌کشمت، این را وعید متلف می‌گویند یا وعید جزء است، اگر این کار را نکنی دستت را می‌برم، دقت فرمودید اصطلاحاتشان است حالا یا جزء است، آن که از همه شدیدتر است همان وعید متلف است.**

**بِوَعِيدٍ مُتْلِفٍ، أَوْ غَيْرِ مُتْلِفٍ، وَالْخِلَافُ فِي هَذَا الْفَصْلِ كَانَ مَشْهُورًا بَيْنَ السَّلَفِ مِنْ عُلَمَاءِ التَّابِعِينَ عرض کردم اگر آنچه که در کتب فقهی اهل سنت آمده درست باشد از صحابه هم اختلاف دارند از تابعین تنها نیست، این ابراهیم نخعی که ایشان اسم برد جزء تابعین است. بله.**

**بعد راجع به عبارت ابراهیم نخعی و استظهار اینکه چرا گفته واقع است درست نیست. حالا نمی‌خواهیم خیلی وارد بشویم. بعد هم یک روایتی از امیرالمؤمنین سلام الله علیه دارد بله . آن روایت امیرالمؤمنین را عرض کردیم مثلا حضرت فرمودند اگر زنی شوهرش غائب شد فلتصبر، این باید صبر کند. عرض کردیم در باب زوجه‌ی غائب یک رأی هست که اصلا کلا باید صبر کند تا آخر عمر که بمیرد تا شوهرش پیدا بشود. یک قول هم هست که محدود کردند به نظرم از ابوحنیفه صد و بیست سال ، بین علمای ما دارد که چهار سال دقت فرمودید ؟**

**لکن اهل سنت نقل کردند عن علی إنَّهَا اُبْتُلِيَتْ فَلْتَصْبِرْ، زن مبتلا شده صبر بکند. عرض کردم این صبر کردن را هم مثلا عده‌ای از باب استصحاب گرفتند یک نکته‌ای است که کرارا عرض می‌کنم که باب استصحاب به این معنا که این شوهرش زنده بود همین طور استصحاب بقاء می‌کند. صبر جمیل لذا استصحاب گرفتند و کرارا عرض کردیم مرحوم آقای شیخ هادی تهرانی یک اصل دیگری را اثبات کردند با روایت همان لا تنقض الیقین بالشک اسمش را گذاشتند قاعده‌ی مقتضی و مانع ، غیر از این قاعده‌ی مقتضی و مانعی که در کلمات شیخ انصاری و بزرگان بعد ایشان مثل مرحوم نائینی و آقای خوئی و دیگران آمده است.**

**عرض کردیم قاعده‌ی مقتضی و مانع ، حالا یک بحث اصولی مختصری هم بکنیم. قاعده‌ی مقتضی و مانع که در کتاب شیخ آمده نکته‌ی فنی‌اش این است ما لازم نیست اجزاء علت را کلا احراز بکنیم. مثلا اگر مقتضی را احراز کردیم عدم المانع را لازم نیست احراز بکنیم شرط چرا آن هم احراز می‌کنیم. اما عدم المناع را با اصل می‌توانیم اثبات بکنیم.**

**همین مثالی که عرض کردیم فرض کنید من دیدم یک قطعه‌ی آتش از بالا در خانه‌ی این آقا افتاد این مقتضی بعد ادعا کرد که این فلانی که این قطعه خانه‌ی من را آتش زده این می‌خواهد شهادت بدهد شهادت به دیدن قطعه‌ی آتش بدهد نه اینکه بگوید سوزاند، چون ممکن است این بگوید آقا قطعه‌ی آتش را انداختند مثلا وسط راه مانعی بود فرض کنید پرده‌ی توری زده بودند این آتش به زمین نرسید این نسوزاند سوزاندن برای این نیست این جا آمدند گفتند مقتضی که احراز شد دیدید که آتش انداخت شک در مانع اصل عدم، عدم المانع را احراز نکردیم، خوب دقت کنید. در حقیقت یک موضوعی است که ترکیب شده از یک امر محرز و یک امر اصل عملی این اصطلاحش این است.**

**یکی را دیدیم آتش افتاد ، اما اینکه مانع بود که آتش به زمین برسد این را که ندیدیم ، چون او می‌گوید آقا تو می‌گویی من سوزاندم تو کجا می‌گویی من سوزاندم تو می‌گویی یک آتش افتاد من می‌دانم این آتش در وسط راه مثلا این توری زده بود در حیاطش توری زده بود این قطعه‌ی آتش روی توری افتاد این نسوزاند حالا او می‌گوید نه تو سوزاندی این می‌خواهد شهادت بدهد، شهادت به سوزاندن ندهد، شهادت به این مقدار، من دیدم قطعه‌ی آتش افتاد به همین مقدار که دید شهادت بدهد. نه شهادت بدهد من شاهد هستم این سوزاند. سوزاندن چون یک جزء دیگر هم می‌خواهد علتش مقتضی و آن عدم المانع است، این عدم المانع را که ندیده است می‌گویند اگر شما شک بکنید در مانع با اصالة عدم المانع شهادت بدهید پس مقتضی را دیدیم مانع را هم ندیدیم اصل عدم مانع است پس این مطلب بار می‌شود ، روشن شد چه می‌خواهم عرض کنم ؟ این اصل قاعده‌ی مقتضی و مانع است که مرحوم شیخ دارند.**

**خوب جواب این هم، البته این هم لا تنقض الیقین بالشک هم که مرحوم شیخ می‌گیرند به این معنا جواب این جور استدلال تنها این نیست حالا چند جور دیگر هم استدلال هم هست از این قبیل این است که ظواهر این است که تمام اجزاء علت به یک شکل هستند نمی‌شود بعضی‌هایش احراز بشود و بعضی‌ها با اصل عمل همه باید احراز بشوند، همه باید، هم مقتضی احراز بشود هم شرط احراز بشود و هم عدم مانع نمی‌شود ما یک جمعی بکنیم بین اصل عملی و احراز این دو تا با همدیگر نمی‌شود و این یک دنیایی دارد برای خودش در اصول جدید شیعه که من فعلا .**

**اما قاعده‌ی مقتضی و مانع که مرحوم آقای شیخ هادی تهرانی ایشان قائلند، ایشان عقیده‌شان این است که اگر یک مقتضی و مرادش مقتضی سبب، سبب بر یک چیزی آمد تا یقین پیدا نکنیم از بین نرفته مسبب را بار می‌کنیم، خوب دقت کنید. مرحوم آقای سید علی رامهرمزی هم رحمة الله علیه اصلا رساله‌ای دارد در مقتضی و مانع این مبنای استادش را البته این مبنا را ما سابقا گفتیم در بحث دوره‌ی اول اصول گفتیم اسمش را گذاشتیم قاعده‌ی اسباب یعنی سبب آمد دقت کردید چه می‌خواهم بگویم، اگر سبب آمد شما آثار را بار کنید تا یقین پیدا کنید سبب از بین رفته شک هم کردید باز هم آثار ، آثار بار کنید ، این خیلی شبیه استصحاب است اما استصحاب نیست.**

**لذا ایشان لا تنقض الیقین بالشک را اینجور معنا می‌کند، یقین یعنی یقین به سبب، شک یعنی شک در سبب، شما آثار را بار کنید تا یقین به زوال سبب پیدا بکنید، لذا یک شبه‌ی معروفی در این روایت، و روایت لانک کنت علی یقین من وضوئک شبهه‌ی معروفی دارد، چون امام فرمودند تو یقین به وضوء داری، خوب اشکال کردند ، خوب یقین به وضوء نداریم لا صلاة الا بوضوء ، لا صلاة الا بطهور من وضوء داشتم ، می‌خواهیم استصحاب ، چون در باب استصحاب باید استصحاب اثبات بکند همانی که موضوع لسان دلیل است لا صلاة الا بطهور، شما باید ثابت کنید که من طاهر هستم. کنت علی یقین من وضوئک چه ربطی دارد؟ باید اثبات کنیم طاهر هستم به قول آقایان اصل مثبت یا حالا واسطه‌ی خفی به قول بعضی ، که اینجا هم یکی از بحث‌هایی است که آقایان انجام دادند.**

**اما بنا بر نظر آقای شیخ هادی تهرانی مشکل حل است. می‌گوید اصلا امام ناظر به استصحاب نیست. این روایت ناظر به استصحاب نیست. این ناظر به این است که هر سببی که آمد ، شما وضوء گرفتید پس طاهر هستید. درست شد؟ شما آثار طهارت را بار کنید تا یقین پیدا کنید وضوء از بین برود، این اسمش هم استصحاب نیست. خیلی دقت کنید در مسائل گاهی اوقات اینطوری یعنی گاهی به اصطلاح نتیجه یکی می‌شود اما یکی‌اش مثلا استصحاب است یکی قاعده .**

**ایشان می‌گوید این قاعده ثابت است ، قاعده‌ی به اصطلاح مقتضی و مانع ، که اگر شما یقین به مقتضی پیدا کردید آثار را بار بکنید تا مانع آن بیاید تا آن از بین برود. تا از بین نرفته مانع هم چیزی است که تعاند با او در وجود دارد یعنی اگر به حساب آمد دیگر آن اولی نیست، مثل حدث دیگر وضوء نیست. این را مانع می‌گویند دقت کردید ؟ پس بنابراین این خلاصه‌ی نظر مرحوم .**

**آن وقت در اینجا احتمال دارد این حدیث از قبیل مقتضی و مانع باشد فلتصبر ، یعنی شما سبب عقد را انجام دادید شک دارید زوج از بین رفته، اگر زوج از بین رفته عقد هم از بین رفته، شک دارید آثار آن زوجیت را بار بکنید تا یقین به زوال زوج پیدا بکنید. روشن شد ؟ و ممکن است استصحاب باشد.**

**این حقیر سرا پا تقصیر در بحث استصحاب در فلا تنقض و با شرح عبارات اهل سنت ، چون اهل سنت لا تنقض دارند لکن الیقین لا یزال بالشک یا لا یزول بالشک هم دارند. در شرح مجموع این دو تا قاعده که به قول آقایانشان یکی است ، هفده ، هجده احتمال را نقل کردیم که یکی‌اش هم این ها بود.**

**علی ای حال این مطلبی است که ایشان دارد این لازم نیست که حتما استصحاب باشد. به قول مرحوم آقای تهرانی ممکن است تطبیق قاعده‌ی شک در ، البته این روایت نزد ما ثابت نیست در روایات ما چهار سال است. این فلتصبر نزد ما ثابت نیست. این نکته‌ای را هم که دیروز عرض کردم واقعا رویش فکر بشود مجموعه‌ی ما ینقل عن امیرالمؤمنین در میراث‌های اسلامی خیلی رویش تشویش آمده خیلی زیاد خیلی فراوان خرابی دارد و به مذاهب هم فرق می‌کند، زیدی‌ها یک چیز نقل می‌کنند و مناشئ هم دارد ، سنی‌ها یک چیز نقل می‌کند مثل اینجا، شیعه‌ی امامیه چیز دیگری نقل می‌کنند، گاه گاهی اسماعیلیه هم چیز ثالث یا رابعی نقل می‌کنند، گاهی اوقات خوارج هم دارند عن علی الان اخیرا دارند میراث‌هایشان را می‌نویسند ، آن اوائل که چاپ می‌کردند عن علی می‌نوشتند، الان بعضی‌هایشان دیدم کرم الله وجهه می‌نویسند ، رضی الله عنه برای عمر و ابابکر می‌نوشتند برای علی بن ابی طالب در کتاب‌هایشان رضی الله عنه هم نمی‌نوشتند .**

**علی ای حال این هم یک روایتی در اینجا آورده به یک مناسبت و از وَعَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - أَنَّهُ أَجَازَ طَلَاقَ الْمُكْرَهِ، عرض کردم کرارا مرارا تکرارا اهل سنت دو سه تا آن چهار تا یا پنج تای اول را ، پنج تا یعنی با امام مجتبی اینها را خلفای راشد می‌گیرند به این معنا که هم اینها حکم حکومتی و سیاست ازشان می‌گیرند و هم حکم شرعی احکام شرعی عمر بن عبدالعزیز را هم از این قبیل می‌دانند و انصافا هم مرد ملایی است.**

**عرض کردیم عمر بن عبدالعزیز کار بزرگی که حالا غیر از آن به قول مرحوم این هم چیز عجیبی است مرحوم نجم الائمه‌ی رضی سیصد سال بعد از فوتش یک قصید در رثای او گفته خیلی عجیب است، عالم بزرگ شیعی در رثای عمر بن عبدالعزیز قصیده‌ای در رثای او بگوید.**

**علی ای حال ایشان در اینجا نقل می‌کند أَجَازَ طَلَاقَ الْمُكْرَهِ، و عرض کردیم اینکه اهل سنت در نقل اقوال اختلاف دارند زیاد است یکی دو تا نیست .**

**یکی از حضار : این که حکم شرعی را از ایشان می‌گیرند یعنی چه ؟**

**آیت الله مددی : یعنی می‌گویند اینها فقیه هستند استنباطشان درست است از ایشان می‌گیرند فقط حکم سیاسی نیست.**

**بله از زمان معاویه دیگر حکم شرعی را نمی‌گرفتند از معاویه ، حکم شرعی را از فقهاء می‌گرفتند، تا زمان خلفای راشدین تا زمان امام مجتبی اگر مثلا آن ها چیزی می‌گفتند به عنوان فقیه هم حساب می‌شدند حکم شرعی را هم از آنها قبول می‌کردند نه فقط حکم سیاسی. بعد دیگر از زمان معاویه قبول نکردند فقه از سیاست جدا شد باز زمان عمر بن عبدالعزیز حدود دو سال بود باز برگشت فتاوای ایشان هم قبول می‌کردند .**

**و عرض کردیم یکی از کارهای بسیار بسیار بسیار مهمی ایشان در حدود سال 100 ، نود سال تقریبا بعد از شهادت رسول الله ایشان دستور داد که در مدینه سوال بکنید کسی چیزی حدیثی نوشتاری چیزی مدینه اطراف مدینه عن رسول الله دارند این ها را جمع بکنیم تا تدوین سنن رسول الله بشود اولین کسی که به فکر این قسمت افتاد در دنیای آنها، البته ما امیرالمؤمنین را داریم ، البته آنها اولین شخصشان همین عمر بن عبدالعزیز است.**

**یکی از حضار : کتابی شد ؟**

**آیت الله مددی : شد اما هنوز تکمیل نشده کشتند، یکی از زن‌های بنی امیه روی سرش نشست با متکا خفه‌اش کرد، خفه شد بیچاره لذا آن نوشته هم پراکنده شد و جمع نشد. حدود سال 101 به اصطلاح خفه شد .**

**بعد ایشان متعرض عده‌ای از اقوال شده یک بحث لغوی هم هست این مباحث ما در به اصطلاح اهل سنت هم داریم در شیعه هم داریم که از آنها گرفتند یک نکات لغوی است مثلا ایشان در اینجا دارد که مثلا من باب مثال می‌خواهم بگویم : وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّهُ ذُكِرَ لَهُ أَنَّ رَجُلًا ضَرَبَ غُلَامَهُ حَتَّى طَلَّقَ امْرَأَتَهُ تا بیاید غلامش زوجه‌اش را طلاق بدهد البته عرض کردم این مساله هم خودش باز محل خلاف است خود همین مساله ، چون در اهل سنت عده‌ای قائل بودند که طلاق غلام هم به دست مولی است یعنی می‌خواهد غلامش را کتک بزند ، مولی هر وقت خواست زن غلامش را طلاق بدهد .**

**یکی از حضار : یعنی اخذ بالساق**

**آیت الله مددی : اخذ بالساق خلافش است.**

**رای دوم هم این بود که مولی می‌تواند برای غلامش زن بگیرد اما نمی‌تواند طلاق بدهد، طلاق را زوج باید بدهد مولی کافی نیست، مولی می‌تواند برای او ، این همین الطلاق بید من اخذ بالساق اگر باشد مراد همین است دیگر ، این روایتی که معروف است الطلاق این از پیغمبر نقل کردند اهل سنت در کتاب دار قطنی آمده روایت مشهوری هم نیست که پیغمبر فرمودند ما بال اقوام چرا بعضی‌ها این کار را می‌کنند، عبدشان را ازدواج می‌کنند بعد هم می‌خواهند جدا بکنند زن و مرد را انما الطلاق بید من اخذ بالساق ، من اخذ بالساق کنایه از شوهر ، اگر نکاح اشکال ندارد می‌تواند این کار را بکنید، اما اگر می‌خواهید جدا بکنید شوهر فقط حق دارد. مولی چنین حقی ندارد و از عجایب امر و قضایای اتفاقیه در روایات ما هر دو رأی آمده صحیح هم هست هر دو در بعضی دارد که مولی می‌تواند طلاق بدهد و حتی تمسک هم به آیه‌ی مبارکه عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء والشی الطلاق روایت زراره ، یک روایت دیگر هم دارد که نمی‌تواند طلاق بدهد.**

**اما الطلاق بید من اخذ بالساق در روایات ما نیامده است. اشتباه نشود. کما اینکه الطلاق بید من اخذ بالساق مشهور اهل سنت هم نیست. خیال کردند بعضی‌ها که این ، دار قطنی دارد اما مشهورشان نیست.**

**ببینید : حَتَّى طَلَّقَ امْرَأَتَهُ، فَقَالَ: بِئْسَ مَا صَنَعَ، این چیزهایی است که نکات ادبی برایش گذاشتند این زیاد است در فقه زیاد است، یکی‌اش هم اینجاست. کار بدی کرد، ایشان می‌گوید اختلاف کردند کار بدی کرد چیست ؟ طلاق واقع است، یا کار بدی کرد طلاق واقع نمی‌شود این درست نیست باید . دقت کردید ؟**

**حالا بعد یک جای دیگر باز دارد که نعم ما صنع ، خلاف ، و لذا نقل می‌کند ایشان، نقل می‌کند که : ابن سماعه گفته اگر گفته نعم ما صنع یعنی باطل است، اگر گفته بئس ماصنع درست است، خوب ابتدا ما عکسش را می‌فهمیدیم . گفت آقا این وادارش کرد طلاق بدهد، گفت نعم ما صنع ، خوب کاری کرد، این خوب کاری کرد یعنی طلاق واقع نیست. اگر گفت بئس ما صنع بد کاری کرد طلاق واقع است. ایشان نقل می‌کند، دیگر من فقط برای اشاره می‌خواستم نمی‌خواستم و عرض کردیم نظیر این را در باب اقرار ما داریم یک مقداری‌اش هم در مغنی آمده .**

**مثلا له علی مثلا کم درهم یا بعتک بکم درهمٍ، بکم درهمٌ این که به نصب و به رفع و اینها باشد این ها را ما داریم این جا هم همینطور این در باب طلاق هم هست .**

**آن وقت ایشان دارد و عن صفوان بن کذا أَنَّ «رَجُلًا كَانَ مَعَ امْرَأَتِهِ نَائِمًا، فَأَخَذَتْ سِكِّينًا، یک چاقو گرفت، وَجَلَسَتْ عَلَى صَدْرِهِ، فَوَضَعَتْ اگر این روایت سندش را بیاورید این صفوان بن عمرو طائی است ، صفوان بن عمرو، من یادم نیامد الان ، هر چه یادم می‌آید در طلاق مکره البته تازه نگاه نکردم سابقا کلمات اهل سنت این روایت را ندیده بودم.**

**بله فَوَضَعَتْ السِّكِّينَ عَلَى حَلْقِهِ، چاقو را روی گلویش گذاشت وَقَالَتْ: لَتُطَلِّقَنِّي ثَلَاثًا أَلْبَتَّةَ، البتة یعنی قطعی یعنی طلاقی که قابل رجوع نباشد. أَوْ لَأَذْبَحَنَّكَ، فَنَاشَدَهَا اللَّهَ، او را قسم داد به حق خدا ناشد این طوری است.** **فَأَبَتْ عَلَيْهِ، قبول نکرد. فَطَلَّقَهَا ثَلَاثًا، طلاقش داد. فَذُكِرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَقَالَ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ -: لَا قَيْلُولَةَ فِي الطَّلَاقِ»، قیلوله در اینجا از همان ماده‌ی اقاله است یعنی در طلاق برگشتن دیگر نیست اگر واقع شد دیگر برگشتن ندارد.**

**این روایت را عرض کردم من هر چه فکر کردم وقت هم نبود یعنی حالی هم نبود که دیگر مراجعه‌ای داشته باشیم این وسائل جدید هم که نداریم در اختیارمان باشد خوب آن مصادر قدیم هم که خودم می‌دانم یادم نیامد چنین روایتی داشته باشند، اگر آقایان پیدا کردند در این دستگاه‌ها لا قیلولة فی الطلاق ، البته احتمال می‌دهم شاید این معاصر ما البانی ، ناصر الدین البانی در کتابش آورده باشد.**

**علی ای روایت عجیبه‌ای است روایت غریبی است لا قیلولة فی الطلاق، بعد خود ایشان، وَفِيهِ دَلِيلُ وُقُوعِ طَلَاقِ الْمُكْرَهِ؛ بعد می‌گوید لا قیلولة دو معنا دارد معنای دومش را من هم نفهمیدم بیخود نخوانیم. معنای اولش این است که طلاق درست است و برنمی‌گردد، قیلولة ، البته قیلولة در لغت عرب خواب قبل از ظهر هم هست، هم قیلولة داریم و هم فیلولة با فاء مثل هم هستند. یکی‌اش مثلا قبل از اذان است و یکی بعد از اذان است.**

**علی ای حال آن که اینجا بعید است مراد، آن قیلولة خواب قیلولة که اصلا بعید است این جا مراد خواب قیلولة باشد ظاهرا لا قیلولة فی الطلاق اقاله نیست اما خیلی متن عجیبی است یعنی متن، متن غریبی است، نمی‌دانم دقت فرمودید کجای متن غرابت دارد. چون بحث سر این است که اگر در طلاق اراده می‌خواهد اینجا اصلا طلاق نیست که پیغمبر فرمودند لا قیلولة فی الطلاق ، بحث اقاله نیست، اصلا طلاق منعقد نشده بحث این است که شما می‌گویید در طلاق برگشت نیست، خوب طلاق بشود بعد بگوییم برگشت نیست.**

**یکی از حضار : تقریب طلاق است دیگر، تقریب طلاق یعنی**

**آیت الله مددی : خوب می‌گوید نیست. وقتی ما در روایاتمان داریم لا طلاق الا لمن اراد الطلاق ، طلاق نیست.**

**یکی از حضار : به مناسبت حکم موضوع می‌گویند این طلاق هست بعد اگر برگشت نمی‌شود همین را دارد می‌گوید.**

**آیت الله مددی : نمی‌شود خوب اگر طلاق هست که دیگر سؤال ندارد که**

**یکی از حضار : سؤال کردند که طلاق می‌شود یا نه فرمودند طلاق چیز نیست پس طلاق هست و حکم دوم این که برگشت هم نیست.**

**آیت الله مددی : نمی‌شود که طلاق باشد.**

**عرض کردم این تعبیر عجیبی است چون سؤال در این است که این طلاق است یا نه ، عرض کردم حالا بعد این مطلب را ایشان باز نقل می‌کند وَبِطَرِيقٍ آخَرَ يُرْوَى هَذَا الْحَدِيثُ به طریق دیگر آن در کوه بوده و از طناب آویزان بوده زن گفته طناب را می‌برم مگر من را طلاق بدهی، فَقَالَ: - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - لَا قَيْلُولَةَ فِي الطَّلَاقِ، وَأَمْضَى طَلَاقَهُ این امضی طلاقه این درست است امضاء است.**

**باز نَظِيرُ هَذَا عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ ایشان نقل می‌کند یک زنی که چاقو دارد، چاقو را گذاشت روی شکمش و خواب بود با پایش بیدارش کرد گفت یالا طلاقم را بده یا می‌کشمت آن وقتفَأَتَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ من احتمال می‌دهم . اوضاعی بوده باز شکر خدا، ونخوانیم که آنها یاد بگیرند خیلی خوب شکر خدا، پیدا کردید این را خیلی،**

**یکی از حضار : عن سعید بن منصور دارد**

**آیت الله مددی : عجب پس آن صحیح است.**

**یکی از حضار : اصلش شیبانی است.**

**آیت الله مددی : می‌گویم در آن کتاب اکراه احتمال می‌دهم از کتاب اکراه شیبانی گرفته باشد.**

**اما اگر سعید بن منصور است خوب چاپ هم شده خیلی تحقیقات قشنگی دارد در هامش، آن باید صحیح سندش معتبر باشد. سنن سعید بن منصور اسمش سنن سعید بن منصور است.**

**یکی از حضار : شرح سنن ابن ماجه دیدم این را داشت، اما این که فرمودید.**

**آیت الله مددی : اگر در آن شرح آمده از جای دیگر نقل کرده است.**

**علی ای حال من چند بار عرض کردم دقت کنید این مساله در زمان عمر افراد شروع کردند طلاق دادن ما اگر باشیم و طبق قاعده ، یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن ل، این ظاهرش این است که شرط است، می‌خواهید طلاق بدهید طلاقی بدهید که برای عده ، یعنی طلاقی بدهید که زن بعدش عده بگیرد، عده هم طهر است پس در حال حیض نمی‌شود طلاق داد چون باید صبر کند حیضش تمام بشود طهرش در عده است.**

**ظاهر آیه این است آن وقت می‌گویند در کتب اهل سنت در زمان عمر زیاد طلاق دادند عمر دید که وضع بعدی ، گفت نلزمهم بذلک، الزمناهم، برای اینکه جلوی افراد را بگیرد گفت هر کسی بگوید زنم طالق این را ما قبولش می‌کنیم، که احتمال هم دادیم قاعده‌ای الزام که در روایت ما هم آمده الزموهم بما ا لزموا به انفسهم یا ما الزموا هر دو آمده ، به انفسهم شاید آن طور باشد، آن وقت این در حقیقت یک کاری بود که عمر قرار داد دقت کردید ؟**

**احتمال قوی هم می‌دهیم این دو سه تا قصه را به رسول الله بیخود نسبت دادند، اصل مطلب برای عمر بوده، عرض کردم در موطئ مالک یک قصه‌ای را نقل می‌کند، ضرری بوده عمر بلافاصله بعد از قصه مالک می‌گوید وقال النبی لا ضرر و لا ضرار از همان شخص راوی، از یک راوی دو تا قصه از عمر نقل می‌کند بعد هم می‌گوید وقال النبی لا ضرر ولا ضرار ، حس می‌کند که این مطلب را در زمان عمر درست شد و سرش هم این بود که ولو این طلاق درست نیست طلاقی که درست نبود می‌گویند طلاق بدعی، لکن صحیح هست واقع می‌شود. و عرض کردیم الان مشهور بین اهل سنت بل والزیدیة ، برای اینکه زیدی‌ها بعضی‌هایشان تند تر هم شدند، چون می‌گوید مرد به زنش گفت تو مطلقه هستی حالا ولو مقدمات نبود و فلان نمی‌شود بگوییم زنش است هنوز چطور بگوییم زنش است.**

**این عمر گفت نلزمهم این را بیاییم الزام کنیم که دست نگه دارند من احتمال می‌دهم این نکته‌اش همین باشد کسی که با بحث طلاق آشنا باشد احتمالا از الزامات عمر است نه اینکه سنت رسول الله باشد.**

**وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین**